

شاهنامه و ایلیاد

شاهنامه صرف نظر از جنبه تاریخی آن که فارس سال (۱) اثر لو کن (۲) را بخاطر می آورد مواد و عناصر اساطیری و حماسی پر مایه و سرشاری دارد. البته غرض فردوسی از نظم آن جمع و نقل اساطیر نبوده است بلکه شاعر ما در صدد آن بوده است که تاریخ ایران را از روی روایات کهن بنظم آورد. از این رو شاهنامه را قبل از هر چیز بساید یک منظومه تاریخی شمرد.

اما در طی این منظومه بزرگ تاریخی چندین حماسه کامل و عالی وجود دارد که درخور توجه بسیار است. داستان ایرج، داستان سیاوش، داستان اسفندیار، داستان سهراب و هر یک چه از حیث مواد و چه از حیث اشکال شایسته نام حماسه میباشند.

ممکن است بعضی از این داستانها تقلید و تکرار داستان دیگر باشند فی المثل می توان تصور کرد که مؤبدان هفتخوان اسفندیار را از روی هفتخوان رستم ساخته و تقلید کرده باشند اما در همه حال هر کدام از این داستانها حماسه جدا گانه ایست.

از این قرار می توان شاهنامه را مجموعه ای از داستانهای حماسی شمرد. هر یک از این داستانها در حد خود قوی و کامل و عالی است. قدرت حماسی آنها غالباً باندازه ایست که شاهنامه را در عین آنکه یک منظومه تاریخی است همواره می توان در ردیف غالیترین آثار حماسی جهان قرارداد. مخصوصاً از لحاظ کمال فنی آنرا با ایلیاد هم می توان مقایسه کرد. رو کرت (۳) شاعر و نقاد آلمانی می گوید: «چه فرقی بین فردوسی و هومر هست؟ جز اینکه محتویات شاهنامه از حیث مواد اندکی پست تر از کتاب هومر و از حیث روح کمی برتر از آن است». مقایسه دقیق ایلیاد با شاهنامه این حکم رو کرت را که شاید خیلی از خاورشناسان با آن همداستان نیستند تأیید می کند.

ایلیاد کهنه ترین حماسه یونان محسوب است. موضوع آن از افسانه معروف جنگ تروا که در زمان هومر (۴) مضمون عمده چاه های خنیا گران بود اقتباس شده است.

داستان با شرح مشاجره سختی که بین آشیل (۵) سردار تسالی و آگاممنون (۶) پادشاه آرگوس در گرفته است آغاز میشود. آگاممنون دختری، بری زئیس (۷) نام را که آشیل اسیر کرده است از وی باز می ستاند. آشیل رنجیده بخیمه خود میرود و از جنگ روی برمی تابد، ته تیس (۸) رب النوع که مادراوست از زئوس می خواهد که سپاه آگاممنون را

۱ - Pharsale · ۲ - Lucain · ۳ - Ruckert ·

۴ - بسیاری از محققان مانند Wolf آلمانی و Vico ایتالیایی و F. Aubignac فرانسوی در وجود هر شک کرده اند. در اینجا نام هومر فقط یادآور گوینده یا گویندگان ایلیاد است و منظور ما آن نیست که صحت انتساب ایلیاد به هومر یا شخصیت تاریخی او را تأیید کرده باشیم.

۵ - Achille · ۶ - Agamemnon · ۷ - Briséis · ۸ - Thétis ·

بیاد افزه این اهانت که نسبت باشیل کرده اند بگیرد...
... از این رو آگاممنون و سپاه او در جنگ کاری از پیش نیبرند . پادشاه آرگوس که از
رنجاندن آشیل بشیمانست فرستاده گانی نزد وی گسیل میکند تا مگر او را بر سر رضا آورند
اولیس (۱) برای جلب رضای آشیل سخنان گرم و مؤثری می گوید که در آشیل نمی گیرد و
پهلوان همچنان از شرکت در جنگ امتناع می کند .

اما وقتی پاتروکل دوست او بدست هکتور پهلوان تروا کشته میشود آشیل برای
خونخواهی او شرکت در جنگ رضا میدهد . آنگاه سلیح خود را که یکی از خدایان بنام
هفتوس (۲) بخواش مادرش برای او ساخته است بر تن می کند و آمادهٔ بیگار میشود .
آگاممنون نیز با او از در آشتی می آید و دخترک را به او باز می دهد . وقتی آشیل در
عرصه کارزار ظاهر میشود سپاه دشمن بکسره منهدم میگردد . فقط هکتور (۳) در برابر او
میایستد که با او درمی آویزد و کشته میشود ..

این دورنمای مختصر کافی است که در طی چند سطر تصور روشنی از محتویات ایللیاد
بخوانندهٔ ایرانی بدهد . آیا می توان دورنمای مشابهی نیز از مطالب شاهنامه ترسیم کرد؟
در اینجا برای آنکه بین ایللیاد و شاهنامه از لحاظ فنی مقایسه شود کافی است دربارهٔ مطالب
کلی سخن در میان آید . زیرا جزئیات مناظر و صحنه ها ، و سجایا و اوصاف خاص اشخاص ،
در هر يك از دو کتاب مولود مقتضیات مخصوص می باشد .

مدار جنگ در ایللیاد عشق زن است . پاریس شاهزادهٔ تروا پیونان می رود و هلن (۴)،
مناس (۵) را فریب می دهد و با خود به تروا می برد . جنگ ده سالهٔ تروا بخاطر این زن
درمی گیرد . آگاممنون دختری را که آشیل اسپر کرده است از وی می گیرد و رقابت و مشاجرهٔ
سختی بر اثر آن آغاز می گردد . اما در شاهنامه غالباً محرك جنگ حس افتخار ، عشق
آزادی یا حس انتقام است . کین ایرج و خون سیاوش ایرانیان را بچنگ تورانیان میکشاند .
عشق افتخار و حس نامجویی رستم و اسفندیار را در مقابل یکدیگر قرار می دهد .

آنچه اسفندیار را بدین نبرد هولناک بی سر انجام میکشاند حس نامجویی و آوازه
طلبی است . آنچه رستم را وامی دارد که درین کار بجان بکوشد بیم از بدنامی و رسوائی
است . همچنین تقدیر هولناکی که در داستان تراژیک رستم و سهراب حکمفرماست از حس
افتخار و انتقام مایه می گیرد .

ازین رو ، در شاهنامه قدرت و عظمت پهلوانان بارزتر و شکستنده تر است . پهلوانان
شاهنامه هر کدام به نیروی خود می کوشند . دل و بازوی آنان است که تکیه گاه و پناه
و حصارشان است . اما در ایللیاد چنین نیست . پهلوانان هر کدام یکی از خدایان و جاودانان
تکیه دارند . شکست و پیروزی شان به نیروی خدایانی که حامی آنها هستند وابسته است .
چنانکه تهیس مادر خدایان تمام نیرو و هوش خود را برای فنا و زوال خاندان پریام (۶)
بکار می برد . حتی در انجمن خدایان با شوهر خود زئوس خدای بزرگ و مغوف ستیزه
می کند . با قدرت مهیب و حشتناکی که این خدای محتمل دارد سقوط تروا و برافتادن دودمان

۱ - Ullis. ۲ - Hephloistos. ۳ - Hector. ۴ - Helè. ۵ - Menelas.

۶ - Priam.

برای انجام هوس‌های خدایان نیست ...
برای انجام هوس‌های خدایان نیست ...

دخالت خدایان در ایجاد این صحنه‌ها بقدریست که پادشاه یونان وقتی پس از سالها جنگ و کوشش شکست یاران خود و پیروزی دشمنان رامیبیند و درمی‌یابد که زئوس عیث اورا تا کنون بچنگ و اداشته است « سیل سرشک بر خسار فرومی بارد » و از سرنومیدی و درماندگی بیاران خطاب می‌کند :

« یاران من ، سران و سروران و نان ، زئوس مرا در گرداب تیره روزی افکند . خدای سنگدل ! وعده داده بود که مرا پس از تاراج ایلو بکشور خود باز گرداند اما اکنون که همه چیز مرا ر بوده است مرا بدان وامی‌دارد که ... آلوده به ننگ و رسوائی بیونان باز گسردم ! این است حکم و فرمان وی که بسا شهرها را از اوج عزت سرنگون کرده و بسا دیگررا نیز زیر و زبر خواهد کرد . نیروی وی مغلوب نشدنی است . اکنون سخن مرا بپذیرید . با کشتی‌های خود بسوی کشور خود بگریزیم ؛ هرگز تروا بدست ما نخواهد افتاد .. »

این اندازه دخالت خدایان در جنگها طبعاً از ارزش قهرمانان ایلید می‌کاهد . جنگ اراده خدایان است و ناچار انسان در آن جز آلتی بی‌اراده نیست وقتی که بر اثر انعقاد يك پیمان نزدیک است میان یونان و تروا آشتی پدید آید ، خدای خدایسان یکی از جاودانان را می‌فرستد تا تروا را به نقض عهد و ادارد و جنگ همچنان تا انهدام و سقوط تروا دوام یابد .

بنابراین در شاهنامه اراده انسان موجب جنگ می‌گردد اما در ایلید فقط هوسناکی خدایان المپ همه این صحنه‌ها را بوجود می‌آورد اگر جنگ تروا ده سال دوام یافته‌است نه مقاومت مردم ایلو باعث ادامه جنگ بوده است نه پافشاری و پشت‌کار یونانیان .

اما خدایان در ایلید خوی و نهاد انسانی دارند . در کارها همان عواطف و شهوت‌هایی را که در خور آدمیزادگان است از خور بروز میدهند . حتی زئوس وقتی خود را تا درجه انسان پایین می‌آورد و در کارهای او دخالت میکند همان ناتوانی‌ها و خطاها و زبونی‌هایی را که در سرشت انسان است دارا می‌باشد . یکجا برای آنکه در کارها چاره‌جویی کند هنگامی که همه خدایان بخواب رفته اند رنج بیخوابی بر خود هموار میکند . و جای دیگر وقتی خدایان شراب می‌خورند و نگران صحنه جنگ هستند سربسر زن خود می‌گذارد .. بنابراین خدایان ایلید انسان‌هایی قوی‌تر ، زیباتر ، و بزرگتر هستند . دستخوش

عواطف شدید خویش می‌شوند . خورد و خواب و خشم و شهوت دارند . ظالم و غدار و حيله‌گردند . از مرگ در امانند اما از رنج و گزند معاف نیستند و ممکن است مجروح گردند . در دو صفت مخالف قرار می‌گیرند و با یکدیگر پیکار و ستیزه می‌کنند . زئوس بر آنها فرمانروایی جبارانه و وحشتناکی دارد روی هم رفته این خدایان تا اندازه درشت و خشن و حتی از لحاظ ارزش اخلاقی پایین‌تر از قهرمانان بشری می‌باشند .

اما در شاهنامه قوای « مافوق انسان » باندازه ایلید دخالت ندارد . فقط سیمرغ تا اندازه غرابت دارد . مخصوصاً دخالت این موجود مرموز غیر بشری را در سرنوشت

زال ورستم باید مورد توجه قرار داد. افسون و نیرنگ سیرغ که از نهانی‌ها آگاه است رستم را در جنگ اسفندیار بیروزی می‌دهد. در داستان سهراب نیز دخالت نیروی غیر بشری مشهود است اما باین اندازه محسوس نیست. دیوان و جادویان که در بعضی جنگها برابر رستم و یا اسفندیار می‌آیند اگرچه ظاهراً موجودهای غیر بشری هستند اما در عمل از لحاظ نهاد و سرشت با انسانها تفاوتی ندارند.

معدلك دخالت این موجودات غیر بشری در شاهنامه نادر و اتفاقی است در صورتی که در ایلید محور عمده وقایع اراده خدایان و جاودانان است. وجودهای غیر بشری در ایلید بر صحنه ظاهر می‌شوند اما در شاهنامه غالباً فقط سایه مبهم و تاریک آنهاست که از پشت صحنه می‌گذرد ...

قهرمانان ایلید اگرچند سجایا و صفات بشری دارند اما خشونت و سادگی خاصی در اطوار و احوال آنان دیده میشود. شهوتها و ضعفها و پستی‌هایی مخصوص به خود دارند که نمیتوانند آنها را پنهان نمایند. احوال و اطوارشان از تناقضها و تضادهای بسیار آکنده است. گاه راد و آزاده و جوانمرد و گاه فرومایه و طماع و خودخواه جلوه میکنند.

اما قهرمانان شاهنامه نمونه انسانهای قهرمان می‌باشند معرک آنها شهوتهای شدید اما عالی است. حس افتخار و انتقام، عشق بوطن و ملت، علاقه بآمین و کیش است که آنان را بچنگ وامی‌دارد. در همه اطوار آنها علاقه شدید بزندگی جلوه دارد. رستم در عین آنکه غالباً آواره و بیابانهاست، در عین آنکه همواره در پی دشمنانست بهره خود را از کام و عشرت فراموش نمیکند. حتی در صحنه‌های هولناک هفتخوان چند لحظه از صحبت زن جادو بهره می‌گیرد. اگر سهراب باندرز هومان عشق دختر جنگجورا فراموش می‌کند برای آنست که آوازه و افتخار عشق و شهوت را باید مقلوب نماید.

در ایلید بر عکس جنگجویان کمتر بعشرت می‌اندیشند. وقتی پاریس در روزهای جنگ آغوش هلن را می‌گیرند همه او را به تن آسانی و بی‌غیرتی می‌نکوهند. پهلوانان يك لحظه نیز بعشرت و رامش را جایز نمی‌دانند. وقتی هکتور به تروا می‌رود که از زنان و سالخوردگان همت و دعا بخواهد نه فقط در کاخ بریام از خوردن شراب که مادرش بساو می‌دهد امتناع می‌ورزد بلکه در مشکوی پاریس نیز به هلن که لحظه‌ای او را برامش دعوت می‌کند بسردی و خشونت پاسخ می‌دهد.

بدینگونه پهلوانان شاهنامه باتمام قیافه روحی خود توصیف شده‌اند در صورتیکه از قهرمانان ایلید جز نیمرخ تیره‌ای که در ظلمت گرد و غبار جنگها فرو رفته است چیزی پیدا نیست.

آشیل از همه قهرمانان ایلید برتر است. او به تنهایی از عهده يك سپاه بر می‌آید. يك نعره او کافی است که دشمنان فاتح را بگریز وادارد. غیبت او در روحیه افراد موجب نومیدیست. وقتی دوباره در عرصه کارزار قدم می‌نهد جنگ را تا کنار باروی ایلو می‌کشانند ...

چیزی که این قهرمان را تا این اندازه جالب جلوه می‌دهد آنست که وی در عین خشونت احساسات رقیق و لطیف بشری دارد. شاید پیش از حد لازم تند و مفرور و خشمگین

باشد اما عواطف لطیف انسانی نیز در روح او عمقی و تأثیری بسزا دارد. دوستی بی شائبه و صمیمانه وی با پاتروکل (۱) محبت فرزندی نسبت بپدر فراتر از خودپله (۲)، ترحم و شفقت نسبت به پریام تیره بخت داغ دیده که تضرع و خواهش وی سرانجام قلب خشم آلودش را متأثر میکند از مواردیست که از جنبه قوی و عمیق انسانیت او حکایت می کند.

پهلوان دیگر ایلیداهکتور حتی پیش از آشیل شایسته همدردیست. او بی هیچ امیدی می کوشد و خود را فدا می کند. میدانند که ایلیدو را خدایان بسقوط قطعی محکوم کرده اند اما او برای آنکه انهدام آنرا - اگرچه یکروز - بتأخیر اندازد بسختی مبارزه میکند. می داند که اودرین جنگ پیروز نخواهد بود اما برای آنکه نسام و آوازه بلندی بسرای دودمان خود کسب کند می کوشد و باشوق و حرارت دفاع میکند. او برای آن مبارزه می کند که دست کم شهرت لایزال در خاطره مردم باقی گذارد. بی غیرتی برادرش پاریس او را وادار کرده است که به تنهایی بارگران جنگ را تحمل کند. بامرگ او امیدوافتخار ایلیدو می میرد. مرگ او را همه اهل تروا مانند عزای بزرگی تلقی می کنند. این مرگ دردی گران و تسلی ناپذیر در دل زن وی اندروماک (۳) باقی میگذارد.

آندروماک نمونه کامل «زن و مادر» می باشد. هکتور مادر هکتور نیز از سیماهای جالب و گیرنده است. وی بازاری و تضرع بسیار هکتور را باغوشی که او را در آن پرورده و به بستانی که او را بدان شیر داده است سوگند می دهد که با آشیل نبرد نکند. اما زاری و سوگند یک مادر نمی تواند دل فرزند را که سرنوشت شوم او را بچنگ می خواند نرم کند سرانجام مادر بالحن مؤثر و دردناکی بر مرده او نهد و نوحه می کند.

در شاهنامه رستم را در مقابل آشیل می توان نهاد. او نیز در میان پهلوانان شاهنامه برتر از همه و در ردیف اول قرار دارد. رستم بواسطه سیمای مخصوص روحی و جسمی خود از سایر قهرمانان ممتاز است و فقط از این جهت که فنا پذیر است با سایر اشخاص عادی قابل مقایسه میباشد.

جنگهایی که رستم در آنها حضور ندارد عادی و ساده و بی ماجراست و غالباً بزبان ایرانیان تمام میشود. اما رستم رنگ و آبی مخصوص و شکوه و عظمتی فوق تصور بمیدانهای جنگ می بخشد. روح تسلیم و اطاعت کور کورانه که در سایر پهلوانان هست در رستم وجود ندارد. او بی آنکه بقدر آشیل مغرور و خودخواه باشد، قدر و قیمت خود را می داند.

می داند که نیرو و دلاوری چه حیثیت بزرگی برای او فراهم کرده است. می داند که وجودش در جنگها تا چه اندازه افتخار و پیروزی ایرانیان را تضمین می کند ... اینها را او بیغویی میداند و ازین رونه از خشم کاوس می ترسد و نه از اعتراض بر کیخسرو و گشتاسب پروا دارد.

جنبه انسانی و تقوی و محبت او نیز قوی است با این حال او که مظهر غرور و افتخار ایران و مایه امید ایرانیان است چگونه می تواند تسلیم بندوزنجیری که خودخواهی اسفندیار برای او فراهم آورده است گردد؟

اسفندیار نیز عظمتی خیره کننده دارد. او را در ایلیداهکتور می توان مقایسه کرد.

او خود می داند که وقتی گشتاسب او را بچنگ رستم می فرستد در واقع او را بسوی مرگ روانه می کند. اما برای پرهیز از ننگ و عار، برای کسب شهرت و افتخار و برای انجام فرمان پدر با پای خود بسوی مرگ می شتابد.

دلآوری و نیروئی که این شاهزاده قهرمان در هفتخوان نشان میدهد او را بسا اندازه رستم محبوب می کند و مرگ پیش رس و نابهنگام او نیز اگرچه از کسب شهرتی که شایسته آن است معرومش می کند او را بیشتر دوست داشتنی جلوه می دهد. عیب نیست که حتی قاتل نیز از مرگش متأثر و دردمند می گردد.

کتابیون مادر او، آنجا که بر مرگش ندبه می کند هکوب را بغاطر می آورد. کتابیون نیز مانند هکوب (۱) فرزندان را از این نبرد شوم بد فرجام باز می دارد اما ضربه تقدیر قطعی و اجتناب ناپذیر است.

آشیل قهرمان بزرگ ایلیاد. بر سر دختری از آگاممنون می رنجد و آزرده روی از جنگ برمی تابد و بخیمه خود میرود. برای رستم نیز با کاوس چنین صحنه ای پیش می آید. وی، فقط بر اثر آنکه در تراژدی دردناک «رستم و سهراب» - شاید برای آنکه قدرت تقدیر مؤثرتر و عجز انسان قطعی تر جلوه کند - اندکی دیرتر وارد صحنه شده است باخشم و عتاب کاوس مواجه میشود.

البته کاوس حق دارد. سهراب باتورانیان برای برانداختن او بایران آمده است. خطر بزرگی ایران را تهدید میکند. باز یکی از آن روزهای تیره که در دوره کاوس زیاد اتفاق افتاده است، برای ایران پیش آمده است. لحظه مشکل و خطریست در چنین لحظه بحران و وحشت کاوس نیز مثل همه ایرانیان چشم براه رستم دارد. اما قهرمان که بزور و دلآوری خود اطمینان دارد، بی آنکه درباره فرجام کار ببیند بشد گیو فرستاده شاه را برود و می نشاند و بارامشگران برامش سرگرم می کند... و چند روز بعد با آرامی و خون سردی بسوی دربار کاوس میخرامد.

کاوس با آن خوی تند و بهانه جوی که از او معهود است حق دارد که بدانگونه بی تاب و خشمگین گردد. برای او این اندازه خون سردی و بی اعتنائی رستم قابل تحمل نیست، ازین رو این مزاج تند ستیزه جوی که همواره از کژ طبعی و گستاخی رنجها و گزندها برای خود فراهم می آورد، یکدفعه دیگر نیز بی آنکه غور کار را بنگرد بقول فردوسی شرم از دودیده می شوید و طوس را فرمان می دهد که رستم را بردار کند اینجا پاسخ و عتاب رستم شنیدنی است:

که چندین مدار آتش اندر کنار
ترا شهر یاری نه اندر خور است
ز روم و ز سگسار و ساز ندران
همه بنده در پیش رخسار منند
بکینه چرا دل بر آکنده ای
همان گاه و افسر بیار استند

تهمتن بسر آشت بسا شهر یار
همه کارت از یکدگر بدتر است
ز مصر و ز چین و ز هاماوران
جگر خسته تیغ و نخش منند
تواند جهان خود ز من زنده ای
دلیران بشاهی مسرا خواستند

سوی تخت شاهی نکردم نگاه
 اگر من پذیرفتی تاج و تخت
 نشاندم بدین تخت من کیقباد
 نکهه داشتم رسم و آئین و راه
 نبودی ترا این بزرگی و بغت
 چه کاوس دانم چه خشمش چه باد..

در پایان این عتاب رستم از سرخشم و تندی در بار کاوس راترک میکند و با قهر و اعتراض بیرون می رود. آشیل نیز در پایان عتاب تهدید آمیز آگاممنون، در صحنه ای شبیه بساین مورد مثل رستم می گوید: « این فرمان ها را بسر دیگران تحمیل فرما. زیرا من برای فرمانبرداری تو آماده نیستم ».

لیکن نکته ای که مخصوصاً عظمت رستم را بیشتر جلوه می دهد آنست که کاوس و سران ایران خیلی زودتر از آگاممنون با شتاب خود واقف میشوند. درین خطر بزرگی که ایران را تهدید می کند هرگز ایرانیان نمی توانند از وجود رستم چشم پبوشند. عظمت فوق العاده رستم بقدری است که غیبت او بدون تردید مورث حرمان و شکست ایرانیان تلقی میشود و ناچار برای آنکه خشنودی وی را تأمین کنند او را دل گرم و امیدوار باز آورند در پی او می شتابند.

امادرباره آشیل وضع چنین نیست وقتی او تافته و خشم آلود بغیبه خود باز می گردد و از سرفهر و عتاب تن از جنگ باز می زند غیبت او مایه بیم و تشویش جنگجویان نیست فقط ته تیس مادراو که رب النوع مقتدر و هوشمندی است از زئوس خدای خدایان می خواهد که کینه آشیل را از آگاممنون و یارانش بگیرد. جنگ نیز با وجود اعراض وی دوام دارد، جنگی سخت هولناک که زبان بزرگی بر لشکر آگاممنون وارد می کند.

این شکستی که بر لشکر آگاهمنون وارد می آید از آن نیست که نیروی آشیل درین نبرد اثری ندارد بلکه از آن روست که ته تیس خشم و قهر زئوس را بزبان جنگجویان برانگیخته است. اگر خدایان در سر نوشت این جنگ مداخله نکنند بی گمان آگاممنون خواهد توانست خشم و قهر آشیل را بچیزی نگردد و جنگ را تا سر حد پیروزی دنبال کند، اما خدایان اعراض آشیل را بهانه ای برای مداخله در سر نوشت انسانها قرار می دهند. بدینگونه در پایان کار آگاممنون غیبت آشیل را ضایعه و غبنی تلقی می کند همانطور که کاوس قهر و رنجش رستم را خطر بزرگی می شمارد.

چیزی که آشیل را دوباره بصحنه جنگ وارد می کند، تأسف و دریغی است که از مرگ و فقدان پاتروکل بدو دست می دهد، اما آنچه رستم را برای جنگ آماده می کند یک غرور قهرمانی است. غروری که پاس نام و افتخارش آن را ایجاب می کند. هنگامی که آوازه دلآوری سهراب در بار ایران را بدانگونه ترسانیده بود و بهانه جوئی و کناره گیری رستم را ممکن بود بضعف و جبن تعبیر کنند. همین اندیشه است که رستم را با کاوس آشتی می دهد و بجنگ سهراب می فرستد ...

گفته اند صفت بارز شرمحماسی برانگیختن حس شگفتی و ستایش است این خاصیت قطعاً در شاهنامه از ایلیاد قوی تر است. در حوادث ایلیاد که خدایان در ایجاد صحنه ها دخالت دارند هیچ جای شگفتی نیست زیرا هیچ کاری از حیطه قدرت خدایان آنها بیرون نیست. اما در شاهنامه احوال و اطوار قهرمانان مورث اعجاب و تعسین مامی گردد زیرا آن احوال و اطوار

از کسانی صادر میشود که مانند ما انسانند و دارای ضعفها و زبونیهای مسا می باشند .
 بدینگونه قدرت و عظمت قهرمانان در شاهنامه پیش از ایلیاد جلوه می کند و همین نکته نشان
 می دهد که روح حماسی در شاهنامه از ایلیاد قوی تر است .
 آیا این نکته را نیز می توان قبول کرد که بقول رو کرت شاهنامه از حیث محتوی
 اندکی پست تر از ایلیاد است ؟ درین باره نیز جای دیگر باید بحث کرد .

بیاد سفر شیرزویاران آن دیار

از باده توان کرد علاج غم کردون وز جام توان جُست دوی دل پر خون
 خوشتر از ار حکمت و دانش ببر ما بر جامی مانده است بخر ختم فلاطون
 عسری سخن از زلف و رخ یار توان گفت در رخ مباحش آنکه مکر رشده مضمون
 از فتنه چشم شر را بگیر تو دل را اندیشه کنم تا بر با غم چه افسون
 عاقل بود آن زند که در مسئله عشق مقصدی بدست آورد از کتب مجنون
 با بخت مردان ره خطه شیراز آموختم اینگونه سخن گفتن موزون
 آن روز دل بوفری آرام نبرد کرد ایره دهم نهد پای سپردن

کتابخانه ملی ایران
 کتب خطی و مطبوعات
 کتب چاپی و مطبوعات